

نقد و بررسی تعاریف موجود در موضوع «غنا»

تاریخ دریافت: ۹۳/۳/۲

تاریخ پذیرش: ۹۳/۵/۲۸

سیدعباس سیدکریمی^۱

چکیده

این مقاله در صدد بررسی موضوع غناست. حکم حرمت غنا، مورد اتفاق فقهای شیعه است و آنچه محل بحث و معرکه آراء واقع شده، تبیین موضوع غناست. نویسنده در ابتدا با نقل کلمات متعددی از بزرگان قدما، نشان می‌دهد که حکم حرمت غنا، قابل تردید نبوده و بلکه از ضرویات مذهب است. سپس با اشاره به این که غنا، از قبیل موضوعات شرعی (مانند صلات و صوم) نیست که توسط شارع، تأسیس شده و نیازمند تعریف شرع باشد، تعاریف ارائه شده در کلمات برخی فقیهان را در راستای تبیین فهم عرف می‌داند که جنبه تقلیدی ندارد.

نگارنده در ادامه سراغ نقد و بررسی تعریف مشهور فقها از غنا رفته و ابهامات موجود در برخی واژگان کلیدی این تعریف را نشان می‌دهد؛ ابهاماتی که علی‌رغم تلاش‌های فقها برای رفع آن‌ها، همچنان باقی مانده‌اند. وی سپس تعریفی را با توجه به حکایات و ضرب‌المثلی از عرب اصیل درباره غنا ارائه می‌دهد و قرائن روایی بر تأیید آن را هم عرضه می‌دارد.

انتهای مقاله نیز به نقل و تحلیل کلام مرحوم فیض در تعریف موضوع و حکم غنا اختصاص دارد. نویسنده پس از نقل و تحلیل کلام فیض، دو احتمالی که شیخ انصاری درباره عبارات ایشان داده را ذکر و سپس احتمال سوّمی را مطرح می‌سازد که جامع تمامی فقرات کلام فیض باشد.

کلید واژه‌ها: غنا، فقه هنر، طرب، ترجیع، موضوع مستنبط

1. smasd1927@gmail.com

مدیر گروه فقه هنر مدرسه اسلامی هنر

مقدمه

بحث درباره «غنا»، در مقوله فقه هنر قرار می‌گیرد. البته هنر را می‌توان به دو گونه تصویر کرد:

الف) مفهوم هنر به‌عنوان یک مفهوم کلی؛ مانند دیگر مفاهیم کلی (انسان، درخت و ...)
ب) مصادیق هنر مانند پیکرتراشی، نقاشی، موسیقی، شعر و

در تعریف مفهوم هنر، نظریه‌های گوناگونی ابراز شده که گاه فرسنگ‌ها با یکدیگر فاصله دارند. برخی هم هنر را بی‌نیاز از تعریف دانسته و امکان ارائه هرگونه تعریف جامع و مانعی را منتفی و چه‌بسا مخلّ به فهم درست آن دانسته‌اند. (هنفلینگ، ۱۳۸۴، ص ۱۱)
ولی مفهوم هنر به هر تعریفی که توضیح داده شود و یا اصلاً تعریفی درباره آن لازم/ ممکن نباشد، در دیدگاه فقه اثری ندارد؛ زیرا فقیه به هنر از عینک هنر نمی‌نگرد؛ بلکه آن را به‌عنوان فعل مکلف بررسی می‌کند. مثلاً فقیه به پیکرتراشی از آن‌رو که یک کار هنری است، نگاه نمی‌کند تا در کوچه‌های تودرتوی تعریف بماند؛ بلکه آن را از این جهت که فعلی از افعال انسان مکلف است، مورد بررسی قرار می‌دهد تا روشن کند که چنین فعلی جایز است یا نه؟ به عبارت دیگر هر فعلی را که در عرف به آن هنر گویند فقیه حکم آن را مشخص می‌سازد.

از مطالب فوق معلوم می‌شود که گونه دوم تصویر هنر - یعنی مصادیق هنر - بدون تردید در مباحث فقهی داخل است و در این مقاله نیز از آن سخن خواهد رفت. مفهوم هنر نیز به‌عنوان فعل مکلف، در صورت روشن‌بودن تعریف و یا بر فرض پذیرش تعریف، می‌تواند در مباحث فقه داخل گردد. مثلاً بنا بر قبول تعریفی که می‌گوید «هنر، بازنمایی طبیعت است»، بازنمایی را به‌عنوان فعلی از افعال مکلف مورد بررسی قرار می‌دهد. هنر در این دیدگاه، در زمره مباحات خواهد بود و چه‌بسا در جایی که معرفت و خدانشناسی و گرایش به خیر را افزایش بدهد، از مستحبات باشد. البته همین بازنمایی اگر در قالب موسیقی و یا پیکرتراشی باشد، موضوع بحث حرمت یا کراهت واقع می‌شود.

از مطالب یادشده، معلوم گردید که مفهوم هنر، چندان در فقه هنر مطرح نیست و عمده مباحث فقه هنر را مصادیق هنر تشکیل می‌دهد. ما در این مقاله، به یکی از همین مصادیق خواهیم پرداخت.

چگونگی حضور هنر در فقه

شاید تصوّر برخی این باشد که جای هنر در فقه، خالی است و فقها میدانی برای هنر در فقه باز نکرده‌اند.

این تصوّر یقیناً نادرست است؛ فقهاء عظام گرچه به صورت کوتاه و سربسته، وارد مباحث فقه هنر شده‌اند و گام‌های خوبی هم برداشته‌اند.

البته باید اعتراف کرد که فقه هنر به گستردگی برخی از موضوعات دیگر مانند نماز و زکات و حجّ و تجارت، مورد بحث قرار نگرفته است. گرچه میان موضوعات از نظر اقتضای طبع، تفاوت است و برخی مانند نماز و حجّ، گسترش بیشتری از بحث فقهی را می‌طلبند، ولی هنر در خور اقتضای طبع خودش نیز مورد بحث و بررسی قرار نگرفته است. مثلاً بحث طهارت در جواهر الکلام، شش جلد (ج ۶-۱) و مباحث صلات، نه جلد (۷-۱۵) را به خود اختصاص داده است. در حالی که بحث پیکرتراشی و مجسمه‌سازی، به چهار صفحه هم نمی‌رسد. (نجفی، ۱۳۸۵، ج ۲۲، صص ۴۴-۴۱) و یا بحث غنا در هفت صفحه پایان می‌پذیرد. (همان، صص ۵۱-۴۴)

مثال دیگر این که مرحوم شیخ انصاری چهار مجلد (۶-۳) از مکاسب را به بحث بیع و اختیارات اختصاص داده، در حالی که در بحث تصویرگری - با این که مشروح‌تر از دیگران سخن گفته - مطلب را در چهارده صفحه به پایان برده است. (انصاری، ۱۴۳۰ق، ج ۱، صص ۱۹۷-۱۸۳) و در بحث غنا که باز مشروح‌تر از برخی فقهای دیگر بحث کرده، حدود سی صفحه از مکاسب را بدان اختصاص داده است. (همان، صص ۱۲۸-۱۲۷ و ۳۱۳-۲۸۵) یادآور می‌شود فقها در بحث هنر به لحاظ کمی، یکسان عمل نکرده‌اند؛ برخی به یک

سطر و یا کمتر و بلکه به یک جمله بسنده کرده‌اند. مانند شیخ مفید در بحث مجسمه و پیکرتراشی که به جمله‌ی «حرام است»، کفایت کرده (مفید، ۱۴۱۰ق، ص ۵۸۳) و مانند او، شیخ طوسی (۱۴۲۱ق، ص ۳۶۲/ ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۲۳۶) و محقق اول (۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۲۶۴/ ۱۴۱۰ق، ص ۱۱۶) و فاضل آبی (۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۴۴۰) مشی کرده‌اند. در مقابل، برخی نسبت به بعضی از فروع و مصادیق هنر، به‌طور گسترده پرداخته‌اند، مانند امام خمینی رحمه‌الله‌علیه که حدود پنجاه صفحه از کتاب *المکاسب المحرمه* را به بحث غنا اختصاص داده است. (امام‌خمینی، ۱۳۸۱، ج ۱، صص ۳۵۳-۳۰۰)

فقیهان شیعه از سده‌ی یازدهم به این سو، رساله‌های مستقل زیادی در خصوص غنا نوشته‌اند، ولی از سده‌ی چهارم تا یازدهم، رساله‌ی مستقلی در باب غنا نداریم. (مختاری و صادقی، ۱۳۸۷، ج ۳، صص ۱۹۶۲-۱۹۶۱). لازم به ذکر است که رساله‌های غنا، حدود سی رساله را تشکیل می‌دهند و در کتاب بسیار ارزشمند *غنا و موسیقی در چهار مجلد قطور*، گردآوری شده‌اند.

اینک به موضوع اصلی مقاله وارد می‌شویم؛ ابتدا اشاره‌ای کوتاه به پیشینه‌ی غنا خواهیم داشت و سپس درباره چند مطلب سخن خواهیم گفت:

مطلب اول: اشاره‌ای به مسلم بودن تحریم غنا.

مطلب دوم: تعاریف غنا در لغت و غیر آن (به ویژه تعریف نراقی).

مطلب سوم: بیان تقسیم‌بندی موضوعات احکام به موضوع عرفی و شرعی، و تعریف هر یک.

مطلب چهارم: آیا غنا در کدام یک از دو قسم فوق است؟ به عبارت دیگر، غنا حقیقت

شرعیه است یا حقیقت عرفیه؟

مطلب پنجم: کند و کاوش در تعریف مشهور.

مطلب ششم: تعریفی که صاحب مقاله ارائه می‌دهد؛ با بیان ویژگی‌ها و استناد به ادله.

مطلب هفتم: بحثی در اخذ به قدر متیقن.

مطلب هشتم: بحثی در کلام مرحوم فیض.

پیشینه بحث غنا

فقیهان شیعه از سده‌ی یازدهم به این‌سو، رساله‌های مستقل زیادی در خصوص غنا نوشته‌اند؛ ولی از سده‌ی چهارم تا یازدهم، برخلاف چند سده اخیر، رساله مستقلی در باب غنا نداریم. (مختاری و صادقی، ۱۳۸۷، ج ۳، صص ۱۹۶۲-۱۹۶۱)

اشاره‌ای کوتاه به حرام بودن غنا

اجماع بر حرام بودن غنا اقامه شده است؛ هم اجماع محصل و هم منقول. بلکه حرمت غنا از ضروریات مذهب است: شیخ صدوق می‌گوید: «ایاک والغناء، فإن الله توعده علیه النار» (۱۴۱۵ق، ص ۴۵۵/ ۱۳۶۶، ج ۴، ص ۵۸) یعنی از غنا دوری کن زیرا که بر آن وعده عذاب داده شده است. ابوالصلاح حلبی، غنا را مطلقاً - حتی در عروسی - حرام می‌داند. (۱۳۸۷، ص ۲۸۲) شیخ طوسی م (۴۶۰) نیز بر حرمت غنا معتقد است و آن را به اجماع فقهای شیعه نسبت می‌دهد. (۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۳۰۷) او در ادامه غنا را حرام و غناخوان را فاسق دانسته و شهادت او را مردود شمرده است (همان). وی در مبسوط هم، حرمت غنا را به مذهب شیعه نسبت داده و خواننده غنا را فاسق و شهادت او را ساقط شمرده است. (۱۳۷۸ق، ج ۸، ص ۲۲۴). از نظر شیخ طوسی، درآمد زنان غناخوان و یادگیری غنا نیز حرام است. (۱۴۱۲ق، ص ۳۶۶)

ابن برّاج هم غنا را در گروه محرّمات برشمرده (۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۳۴۴) و طبرسی نیز بر حرمت غنا و فسق معنی و ردّ شهادت او فتوی داده است. (۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۵۵۲)

ابن‌ادریس نیز با شیخ طوسی در مطالب یادشده هماهنگ است (۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۲۲۳). به نظر محقق اول نیز غنا حرام است و خواننده آن، فاسق و شهادت وی مردود است. البته ایشان، غنا را هم این‌گونه تعریف کرده: «الصّوت المشتمل علی التّرجیع المطرب». سابق بر او کسی را نیافتیم که غنا را تعریف کرده باشد. (۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۱۱۷)

نظر علامه حلّی در کتاب‌های او را می‌توان در مطالب ذیل خلاصه کرد:

۱. غنا در نظر امامیه حرام است؛ خواه به همراه آلات موسیقی باشد یا نباشد، و خواه همراه تشبیب زنی (اظهار عشق و علاقه به زن بیگانه) انجام بگیرد یا نه، و خواه برای خود غنا بخواند یا برای دیگران، و خواه غنا در خواندن شعر باشد یا در خواندن قرآن.
 ۲. غنا مانع عدالت است.
 ۳. آموزش غنا حرام است.
 ۴. درآمد غنا حرام است.
 ۵. ثمن بابت فروش کنیز غناخوان در صورتی که قیمت بدون لحاظ غناخوانی ملحوظ گردد، حلال و گرنه حرام است.
 ۶. گوش کردن غنا نیز همانند خواندن آن حرام است.
 ۷. درآمد غناخوانی در عروسی، حلال است؛ مشروط بر این که همراه با اختلاط زن و مرد نباشد و دیگر این که تعنی به اباطیل نشود. (ر.ک: ۱۴۰۱ق، ص ۲۵ / ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۳۵۷ / ۱۳۷۷، ص ۹۴ / ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۵۹ / ۱۳۷۳، ج ۱۰، ص ۳۷ و ج ۱۲، ص ۱۴۰ / ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۸ و ج ۳، ص ۴۹۵)
- شهید اول می گوید: شهادت غناخوان و شنونده آن مردود است؛ گرچه قرآن را با غنا بخواند. ایشان غنا را همانند محقق حلی تعریف کرده است. (۱۳۷۳، ج ۴، ص ۱۰۹)
- لازم به ذکر است فقیهان دیگری نیز ضمن تعریف غنا، حرمت آن را بیان کرده اند که از ذکر اقوال آنان در این بخش خودداری می گردد؛ زیرا گفتار آنان در فصل مربوط به مفهوم غنا خواهد آمد.
- در مورد اجماعی بودن حرمت غنا، صاحب جواهر می نویسد: «بل الإجماع بقسمیه علیه،... بل یمکن دعوی کونه ضروریاً فی المذهب» (نجفی، ۱۳۸۵، ج ۲۲، ص ۴۴) آیت الله خوئی هم در این باره می گوید: «لاخلاف فی حرمة الغناء فی الجملة بین الشیعة، و أمّا العامة فقد التزموا بحرمة لجهات خارجیة، و إلا فهو بنفسه أمر مباح عندهم». و در ادامه از نراقی در المستند (ج ۲، ص ۳۴۰)، چنین نقل می کند: «فلاخلاف فی حرمة ما ذکرناه انه غناء قطعاً،

و لعلّ عدم الخلاف بل الإجماع عليه مستفيض، بل هو إجماع محقق قطعاً، بل ضرورة دينية». و از ریاض چنین نقل می‌کند: «بل عليه إجماع العلماء، كما حكاه بعض الأجلاء، و هو الحجّة». و در پایان چنین می‌گوید: «و غير ذلك من كلمات الأصحاب المشتملة على دعوى الإجماع و الضرورة على حرمة الغناء. و يدلّ على حرمة وجوه؛ الوجه الأوّل: قيام الإجماع عليها محصلاً و منقولاً». (خوئی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، صص ۳۰۴-۳۰۵)

از مطالب فوق معلوم می‌شود که حرمت غنا، اجماعی و بلکه ضروت مذهب است. لازم به ذکر است که مخالفی در حرمت غنا وجود ندارد. در تصوّر برخی چنین است که فیض کاشانی و به پیروی از او مرحوم سبزواری، مخالف حرمت هستند؛ ولی این تصوّر ناصحیح است و کلام فیض، محتمل‌الوجه است که خود نوشتار دیگری می‌طلبد.

تعاریف غنا در لغت و فقه و غیره

مرحوم نراقی در مستند الشیعه، تعاریف را این‌گونه ردیف کرده است:

۱. الصّوت المطرب؛ صدای طرب‌آور.
۲. الصّوت المشتمل على التّرجيع؛ صدایی که در گلو چرخانده شود، یا تکرار و رفت و برگشت کند.
۳. الصّوت المشتمل على التّرجيع المطرب؛ صدای دارای ترجیع که طرب‌آور نیز باشد.
۴. التّرجيع؛ چرخاندن صدا.
۵. التّطريب؛ طرب‌آور بودن.
۶. التّرجيع المطرب؛ چرخاندن صدا به علاوه طرب‌آور بودن.
۷. رفع الصّوت مع التّرجيع؛ بالا بردن صدا به همراه چرخاندن آن.
۸. مدّ الصّوت؛ کشیدن صدا.
۹. مدّ الصّوت مع أحد الوصفين أو كليهما؛ کشیدن صدا به همراه چرخاندن و یا همراه طرب‌آور بودن و یا به همراه هر دو.

۱۰. تحسین الصّوت؛ زیبا کردن صدا.

۱۱. مدّ الصّوت ومولاته؛ کشیدن صدا به صورت پی‌درپی.

۱۲. الصّوت الموزون المفهم المحرک للقلب؛ صدای دارای وزن و ریتم خاص که حاوی مفادی است که قلب شنونده را از جا می‌کند. (این تعریف مربوط به غزالی است) بعد از تعاریف دوازده‌گانه فوق، نراقی می‌گوید: «تعریفی که مورد قبول همه این دوازده گروه است، عبارت است از: "الصّوت المشتمل علی التّرجیع المطربّ الاعمّ عن السارّوالمحزن المفهم لمعنی"»؛ (غنا عبارت است از صدایی که همراه با گرداندن در گلو و طرب‌آور است که رساننده مفادی باشد؛ خواه غمناک یا شادی‌آفرین). البته این تعریف قدر متیقّن، مبنی بر این است که تعریف دیگری غیر از تعاریف یادشده نباشد. ولی برخی از اهل لغت، غنا را به سرود و بعضی به دو بیت معنی کرده‌اند. ولی مراد از سرود و دویتی، روشن نیست و شاید قابل ارجاع به یکی از موارد دوازده‌گانه فوق باشد. البته بعضی از فقیهان نیز معنای غنا را به عرف ارجاع داده‌اند.

در پایان نراقی می‌گوید این تعاریف گوناگون، نشانی عمیق از ابهام در مفهوم غناست و قدر متیقّن، همان است که بیان شد. (۱۴۲۹ق، ج ۱۴، ص ۱۲۴)

تقسیم‌بندی موضوعات احکام به موضوع عرفی و شرعی

موضوعات احکام شرعی، بر دوگونه‌اند: قسمی از آن‌ها موضوعاتی هستند که برای شناسایی‌شان، به عرف و مردم مراجعه می‌شود و ربطی به شارع ندارد. مثلاً شارع فرموده است: «الکلب نجس»؛ سگ نجس است. در این‌جا برای شناخت سگ، به شرع رجوع نمی‌شود؛ زیرا خود مردم، معنای سگ را می‌دانند. یا در مثال «خون، نجس است»، هیچ فردی برای شناختن خون به فقیه مراجعه نمی‌کند. غالب موضوعات در فقه، از این قبیل هستند. لذا مشهور است که می‌گویند: تعیین موضوع، شأن فقیه نیست.

قسم دوم، موضوعاتی هستند که مرجع شناخت آن، شارع و فقیه است. به گفته صاحب

عروة الوثقی، «أما الموضوعات المستنبطة الشرعية كالصلاة والصوم ونحوهما فيجری التقلید فیها»؛ (موضوعاتی شرعی که از طریق استنباط به دست می آیند، مانند نماز و روزه و مانند آن دو، تقلید در آن‌ها راه دارد). (۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۲۶) البته این موارد نسبت به اولی، کمتر است.

غنا در کدام یک از دو موضوع فوق قرار می گیرد؟

نظر اکثر و بلکه تمام فقیهان بر آن است که غنا داخل در دسته اول است و مرجع شناخت آن، عرف است و نه شرع. در نتیجه تعریفی که فقیه در غنا ارائه می دهد، برای مقلدان الزام آور نیست و تنها یک نظر همانند صدها نظر دیگر است و چه بسا نظر دیگران به خاطر تخصص بیشتر از ارزش بالاتری برخوردار باشد. به عبارت دیگر، غنا برخلاف نماز، دارای حقیقت عرفیه است و نه حقیقت شرعیه. در فهم نماز چون موضوعی است که شارع، اختراع و ابتکار کرده، باید به فقیه که سخنگوی شرع است، مراجعه کرد. ولی در غنا چنین نیست.

محقق اصفهانی معروف به کمپانی می گوید: اگر مقلد نظرش بر آن باشد که صدای طرب آور، غناست، ولی نظر مرجع تقلیدش در تعریف با او موافق نباشد، مقلد باید از چنین صوتی اجتناب کند؛ چون او حکم را از مرجع خود می گیرد و حکم حرمت غنا روشن است و در شناخت موضوع نیز به نظر خویش عمل می کند. (۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۱۶۸) به گمان قوی نکته یادشده، انگیزه بوده که عده ای از فقهای بزرگ از تعریف غنا چشم پوشی کنند و آن را واگذار به عرف نمایند؛ مانند صاحب جواهر و فاضل مقداد و شهید ثانی و محقق اردبیلی و وحید بهبهانی و عاملی:

صاحب جواهر بعد از نقل چند تعریف از دیگران می گوید: مراد از غنا، صدای مخصوصی است که شناخت آن به عرف واگذار می شود؛ همچنان که در موارد مانند آن چنین است. (۱۳۸۵، ج ۲۲، صص ۴۶-۴۵) فاضل مقداد می گوید: «مراد از غنا همان است

که در عرف به آن غنا گویند». (۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱۱) و شهید ثانی (۱۳۸۰، ص ۳۲۷ / ۱۴۲۵ق، ج ۱۴، ص ۱۸۰) و محقق اردبیلی (بی تا، ج ۱۲، ص ۳۳۶) و وحید بهبهانی (۱۴۱۷ق، ص ۲۷) نیز ملاک را عرف قرار داده‌اند.

جالب تر از همه، کلام عاملی در مفتاح‌الکرامه است: «آن گروه از فقهاء که به تعریف غنا پرداخته‌اند، دو تعریف ارائه داده‌اند؛ یکی همان تعریف مشهور یعنی "مدّ الصّوت المشتمل علی التّرجیع المطرب" و دیگری واگذاری به عرف. بلکه باید گفت مراد از تعریف مشهور، بیان مقتضای عرف است و در حقیقت، دو چیز نیست؛ زیرا اگر دو چیز جدا از هم باشند، معنی ندارد که فقیهی به خود اجازه دهد موضوع عرفی را به غیر از عرف معنی کند و چنین کاری از فقیهان بسیار بعید است». (۱۴۱۹ق، ج ۱۲، ص ۱۶۹)

از کلام عاملی به دست می‌آید که گروهی اصلاً به تعریف غنا اقدام نکرده و ساکت از کنار آن عبور کرده‌اند. واقعیت نیز چنین است؛ تا زمان محقق اوّل، طبق اطلاع ما کسی به تعریف غنا نپرداخته و او اوّل کسی است که تعریف مشهور را ارائه داده است.

کندوکاوش در تعریف مشهور

گذشت که این تعریف، اوّلین بار در کلام محقق آمده است. البته نزدیک به آن در کلام ابن‌ادریس نیز به چشم می‌خورد. این تعریف گویا از باب ناچاری مورد اشاره قرار گرفته؛ یعنی چون تعریف غنا به جایی نرسیده، ناچار به قدر متیقّنی پناه برده شده است و دیگران نیز که بعد از محقق آمده‌اند، از او پیروی نموده‌اند. ولی باید اذعان کرد که این تعریف نه تنها معضل را حلّ نکرده، بلکه پیچیده‌تر هم کرده است. زیرا نزاع و درگیری مفصّلی در تفسیر واژه‌های به‌کاررفته در آن به‌وجود آمده که به اختصار، به آن‌ها اشاره می‌شود:

محقق اردبیلی می‌گوید: «و لکنّ الإشکال فی معناه... لعلّ المراد من "التّرجیع" هو تردید الصّوت فی الفمّ و الحلق، و من "المطرب" الّذی یحصل منه اللذّة و الحظّ (للنفس - خ) كما یحصل من کثیر الملاهی، مثل الدّفّ و الزّممر. و إن حصل منه البکاء، فإنّه لیس

لِلْآخِرَةِ، فَإِنَّ لِلْبُكَاءِ أَقْسَامَ؛ فَافْهَمِ الْفَرْقَ. وَ يُمْكِنُ كَوْنُ الْمَرادِ بِهِ، الْمَطْرَبُ عَرَفاً وَ بِالنَّسْبَةِ إِلَى أَكْثَرِ النَّاسِ، فَيُحْرَمُ عَلَيَّ مَنْ لَمْ يَكُنْ مَطْرَباً لَهُ أَيْضاً... وَ عَلَيَّ التَّقْدِيرِينَ مَا عَرَفْنَا تَمَامَ هَذَا الْمَعْنَى لَهُ فِي النَّوْعِ وَ لَا اللَّغَةَ». (۱۴۰۳ق، ج ۱۲، ص ۳۳۶)

وی در تمام بودن این تعریف، خدشه وارد می‌سازد و معنای «ترجیع» را روشن نمی‌داند و بنا بر احتمال، غنا را به رفت و برگشت صدا در حنجره، معنی می‌کند. و نیز مراد از «طرب» را روشن نمی‌بیند و به چند وجه احتمال می‌دهد؛ یکی این که لذتی برای انسان حاصل شود از خانواده لذت‌های نوازندگی. گرچه ممکن است به صورت گریه باشد و ممکن است مقصود از آن، مطرب عرفی باشد؛ به طوری که برای اکثر مردم، ایجاد طرب نماید. در هر صورت، معنا چندان کامل و روشن نیست. شیخ انصاری نیز می‌گوید: «ترجیع»، نقش رکنی ندارد؛ بلکه آن ترجیعی نقش دارد که اقتضای طرب داشته باشد. (۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۲۹۲) این‌ها نشان‌گر ابهام در معنای «ترجیع» است.

واژه «مطرب» نیز که از طرب مشتق می‌شود، محل گفت‌وگوی فراوان است؛ زیرا طرب در لغت و کلام فقیهان، معنای روشنی ندارد. به عنوان نمونه خلیل، طرب را به "شوق، برطرف شدن اندوه و جایگزین شدن شادی" معنی کرده است. (۱۴۰۹ق، ج ۷، ص ۴۲۰) و جوهری به "خفت و سبکی که در اثر اندوه و یا شادی عارض می‌شود"، معنا کرده است. (۱۳۶۸ق، ج ۱، ص ۱۷۱) ابن‌منظور گوید: طرب یعنی "شادی و یا اندوه". برخی گویند: طرب، سبکی است که از خوشحالی بسیار و یا اندوه بسیار به وجود می‌آید و بعضی گویند: طرب باعث چنان خفت و سبکی می‌شود که عقل را زائل می‌کند. (۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۸۰).

در کلام فقیهان نیز وصف «مطرب»، دارای ابهام است؛ شیخ انصاری می‌گوید: «پرسش‌های چندی درباره واژه "مطرب" مطرح است: ۱- آیا مراد این است که بالفعل و در حال حاضر، ایجاد سبکی نماید، یا بالقوه باشد؛ یعنی شأنت ایجاد سبکی دارد؟ گرچه فعلاً به خاطر وجود موانع، چنین نباشد. ۲- اگر طرب بالفعل مراد است، ایجاد سبکی در بعضی افراد از خواننده و یا شنونده کافی است، یا باید در همه افراد باشد؟ در صورت دوم،

بسیاری از غناها از تعریف، بیرون خواهند رفت. و همین کاستی در تعریف، انگیزه شده است که شهید ثانی در ادامه نقل تعریف مشهور، اضافه کرده: "و هر صدایی که در عرف، غنا شمرده می‌شود، حرام است". (۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۲۹۳)

البته بحث مشروح در مورد واژه «طرب»، فرصت دیگری می‌طلبد، ولی همین مقدار نشان از ابهام در تعریف دارد. نتیجه آن‌که تعریف مشهور هم معضلی را حل نکرده است.

نظر نگارنده در تعریف غنا

از مطالب یادشده معلوم گردید که مبنای درست در شناخت غنا، مراجعه به عرف است و در این جایگاه، فقه و فقاهاست دخالت ندارد. نگارنده نیز در تعریف پیش‌رو به دنبال اثبات تعریف عرفی است. البته با استفاده از شواهد و قرائن. چه بسا آن قرینه روایتی باشد که البته از باب تأیید و امضای عرف بیان شده و نه از باب تعبّد، که توضیح آن خواهد آمد.

تعریف نگارنده: غنا عبارت است از «الصّوت الموزون المحرّک للشّهوة الحيوانية»، یعنی صدای ریتم‌دار شهوت‌برانگیز. به گمان قوی، معادل فارسی آن «ترانه مبتذل» باشد؛ گرچه شاید معادل دقیق نباشد.

شیخ محمدرضا اصفهانی، غنا را به «الصّوت المثير للنكاح» (صدای شهوت‌انگیز) تعریف کرده است. (امام خمینی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۸) گمان قوی آن است که او هم با ما هم عقیده باشد؛ زیرا مراد از صوت، مطلق صدا نیست و این مطلب را واگذار به وضوح کرده است و شاید الف و لام در «الصّوت» را اشاره به همان صوت ریتم‌دار و موزون گرفته است. همچنین چه بسا مراد از «نکاح» نیز مطلق شهوت حیوانی باشد که اعمال آن گاهی با جنس مخالف و گاهی با هم‌جنس است.

پس از روشن‌شدن تعریف، اینک به اقامه دلیل بر آن می‌پردازیم:

در این‌که غنا از مقوله صداست، واضح و روشن است و مؤید آن هم روایتی است از امام صادق علیه‌السلام که فرمود: «شرّ الأصوات الغناء»؛ بدترین صداها غناست. (حرّعاملی،

۱۴۲۴ق، ج ۱۷، ص ۳۰۹) سند حدیث، بلاشکال است؛ زیرا صدوق در کتاب *المقنع* آورده و خود در آغاز کتاب می‌گوید: سند روایات را به‌خاطر این‌که کتاب سنگین نشود تا جابجایی آن آسان گردد و خواننده را زیاد خسته نکند، حذف کردم. این روایات در کتب اصلی و ما در موجود است و از مشایخ ثقات، نقل شده است. (صدوق، ۱۴۱۵ق، ص ۶) و شهادت صدوق به وثاقت، کمتر از شهادت نجاشی و مانند آن نیست؛ زیرا شیخ طوسی، صدوق را خیره و کارشناس در رجال می‌داند: «محمد بن علی بن الحسین بن بابویه یکنی اباجعفر؛ جلیل‌القدر، حفظة، بصیر بالفقه والاخبار والرجال». (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۴۳۹) از این روایت، دو نکته استفاده می‌شود؛ یکی این‌که غنا از خانواده صداست. دیگری این‌که در غنا تنها صدا دخیل است و محتوا و مدلول، دخالتی ندارد. زیرا در این صورت، تعبیر به «شرّ الاصوات» ناصحیح بود؛ بلکه تعبیر دیگری لازم بود. از این‌که روایت، صوت و صدا را ملاک شرّ قرار داده و نه صوت به‌علاوه چیز دیگری را، به‌دست می‌آید که در شرّ بودن، تنها صدا دخالت دارد.

حدیث دیگری نیز مؤید این است که غنا از مقوله صوت و صداست: «محمد بن یعقوب عن عدة من اصحابنا عن سهل عن ياسر عن أبي الحسن ع قال: من نزه نفسه عن الغناء فإنّ في الجنة شجرة - يأمر الله عزّ وجلّ الرّيح أن تحركها - فيسمع منها صوتاً لم يسمع مثله - و من لم يتنزّه عنه لم يسمع». (امام کاظم علیه‌السلام فرمود: هرکس که از غنا دوری کند، در عوض آن درختی در بهشت است که خداوند به بادهای دستور می‌دهد تا آن درخت را بجنبانند و در اثر آن، صدایی می‌شنود که مانند آن را هرگز نشنیده است و هر آن‌کس که از غنا دوری نکند، آن صدا را نخواهد شنید) (حرّ عاملی، ۱۴۲۴ق، ج ۱۷، ص ۳۱۷)

سند حدیث بلاشکال است؛ زیرا روایات کافی به‌خاطر شهادت کلینی در مقدمه آن، معتبر است. بلکه به نظر نگارنده روایات موجود در کتب اربعه چنین است. با بزرگان زیادی در این مینا، هم‌نظر هستیم؛ از جمله آن‌ها فقیه همدانی (۱۳۷۶، ج ۹، ص ۶۰) و ملا احمد نراقی (۱۳۷۵، ج ۱، صص ۲۴۱-۲۳۹) و از مرحوم نائینی نقل شده است:

«المناقشة في سند الكافي، حرفة العاجز». (خوئی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۸۷)

اما دلالت حدیث بر مطلوب، این چنین است که سنخیت پاداش بهشتی - که از خانواده صداست - دلالت دارد بر این که غنا از همان خانواده است.

قید «موزون» یا همان «ریتم دار بودن» نیز عرفاً روشن است؛ زیرا کلمات نثر و پراکنده، خارج از مفهوم غناست. همچنین قید «شهوة انگیز بودن»، واضح به نظر می رسد. مثل معروفی در میان عرب ها هست که: «الغناء رقیة الزنا»؛ (غنا، افسون زنا / نردبان زنا / بسترساز غنا است. توضیح بیشتر در حکایت ذیل آمده است:

زمخشری نقل کرده که در زمان حکومت سلیمان بن عبدالملک، شبی او در لشکرگاه، در خیمه خود آرمیده بود. صدای غنائی به گوشش رسید. پیگیر شد و غناخوان را پیدا کرد و از او خواست غنا را تکرار کند. آن جوان غنا را دوباره خواند. سلیمان به افراد پیرامون خود خطاب کرد و گفت: «والله لکنها جرجرة الفحل في الشول»؛ به خدا سوگند غنای این جوان، گویا صدای شتر نری است که در هنگام رهاشدن در میان شتران ماده برای نزدیکی، در حنجره اش می چرخاند. و گمان می کنم هیچ زنی نیست، مگر اینکه با شنیدن این غنا، دل از کف می دهد و به نزدیکی تن می سپارد. آن گاه دستور داد جوان غناخوان را خصی کردند و خطاب به او گفت: «أما علمت أن الغناء رقیة الزنا»؟ (زمخشری، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۸۱).

نکاتی چند از حکایت فوق به دست می آید؛ اول این که عبارت «الغنا رقیة الزنا»، مثل معروفی در میان عرب ها بوده و همگان با آن آشنا بوده اند. از این رو سلیمان در سرزنش جوان غناخوان، به آن استناد می کند که «مگر نشنیده ای که...»؟ دوّم این که ویژگی غنا، برانگیختن شهوت و تحریک جنسی است. به عبارت دیگر، غنا بسترساز زنا و آماده کننده شنونده برای هم بستری و کام یابی است. سوّم این که واژه «رقیة» را نیز روشن می کند و آن، عبارت است از وجود رابطه تنگاتنگ میان غنا و زنا. چهارم این که واژه «جرجرة»، دلالت دارد که در غنا، چرخاندن صدا در گلو برای نزدیکی وجود دارد و نه چرخاندن صدا در گلو به طور مطلق. این داستان کمک می کند که واژه ترجیع در تعریف غنا، مطلق تردّد

صوت نباشد؛ بلکه تردّد ناشی از اعلان آمادگی برای هم‌بستری و زناست. پس هرکس که ترجیح را در تعریف غنا دخیل می‌داند، باید ترجیح شهوت‌انگیز را شرط کند. از مجموع حکایت فوق استفاده می‌شود که شهوت‌انگیز بودن در غنا، قید است. حکایت دیگری شبیه به حکایت قبل وجود دارد. ابن‌منظور نقل می‌کند که حطیثه بر قومی از عرب وارد شد و شنید که جوانان، مشغول خواندن غنا هستند. گفت آیا جوانان، غنا می‌خوانند، در صورتی که «الغناء رقیّة الزّنا»؟ آن‌گاه داستان سلیمان بن عبدالملک را که گذشت، برای آنان بازگو کرد. (۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۸۸) این حکایت نیز نشان می‌دهد که عبارت یادشده، ضرب‌المثل همگانی در میان عرب اصیل بوده است. قانون واژه‌شناسای رجوع به عرب قح و دست‌نخورده، اهمیت مراجعه به ضرب‌المثل‌های اصیل را روشن می‌سازد. از آن‌چه گفته شد، برمی‌آید که میدان غنا، آمیخته با ابتذال و شهوت‌رانی است و به گمان قوی، این همان ترانه مبتذل است.

بعد از روشن شدن ضرب‌المثل و نقش آن در توضیح شهوت‌انگیز بودن، مناسب است واژه رقیّة در لغت نیز پی‌گیری شود: مرحوم مجلسی در بحار الانوار می‌گوید: «الرّقی جمع رقیّة وهی العوذة؛ الّتی یرقی بها صاحب الآفة»؛ مفرد رقی، رقیّة است و معنای آن عبارت است از تعویذ و دعای خاصی که برای شفای بیمار انجام می‌گیرد. (بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۴۰۱). این معنا نیز مؤید مطلب فوق است؛ به این بیان، همان‌گونه که بیمار، علاج خود را با ابزار دعا و تعویذ جستجو می‌کند، طالب زنا نیز با ابزار غنا، در جستجوی مطلوب خویش است.

جمله «الزّنا رقیّة الزّنا» در حدیثی از کتاب جامع‌الخبار نیز آمده است. (ص ۴۳۳، ح ۱۳۱۲) گرچه اعتبار جامع‌الخبار محل گفتگوست، ولی هدف، استناد به آن نیست؛ بلکه بیان این نکته مدّ نظر ماست که عبارت یادشده، مثل معروفی در عرب بوده و تکلم امام نیز بدان (در صورت درستی حدیث)، از باب تمثّل به مثال در عرف عرب بوده و نه بیان یک قید تعبّدی.

خلاصه تعریف غنا در نزد نگارنده چنین شد: صدای موزون و ریتم‌دار که محرک جنسی باشد.

بحثی در قدر متیقن

برخی گویند اگر در تعریف غنا به جمع‌بندی نرسیدیم، یک تعریف که قدر متیقن است را اخذ می‌کنیم و به نظر می‌رسد تعریف «مدّ الصّوت المشتمل علی التّرجیع المطرب» نیز از همین باب است. اما پس از آن‌که روشن شد مرجع شناخت مفهوم غنا، عرف است و نه شرع، و نیز روشن شد که هر مکلفی باید خودش موضوع را تشخیص دهد و نظر فقیه، نقشی در آن ندارد، نتیجه این می‌شود که در اخذ به قدر متیقن نیز فقیه و فقاها، نقشی ندارند؛ بلکه مربوط به خود مکلف است. چه بسا قدر متیقن در نظر فقیه، دارای چهار ویژگی است، ولی در نظر مقلد دارای ویژگی‌های کمتر از آن و یا بیشتر از آن باشد. توضیح آن‌که در تعریف مشهور، چهار قید اخذ شده است: «صوت»، «مدّ»، «ترجیع»، «اطراب». ولی نظر مقلد در متیقن دانستن صدایی به‌عنوان غنا، ممکن است قیود دیگری را هم شامل باشد؛ مانند این‌که:

- الف) صدایی شادی آور باشد و نه غمناک. چنانچه برخی از کسانی که رساله‌هایی در غنا نوشته‌اند، به این سو رفته‌اند. (مختاری و صادقی، ۱۳۸۷)
- ب) خوانندگی همراه با نوازندگی باشد.
- ج) توأم با تحریک جنسی باشد.
- د) ...

بحثی در کلام فیض کاشانی

معروف است که فیض کاشانی، با فتوای مشهور در حکم غنا، مخالف است. البته به مرحوم سبزواری نیز نسبت می‌دهند که همانند فیض می‌اندیشد. کلام این دو - به‌خصوص کلام

فیض - محل گفتگوی بسیار میان فقها قرار گرفته و رساله‌ها در موافقت و مخالفت با او نوشته شده است. عبارت مرحوم فیض، چالش‌های فراوانی را باعث گردیده و حتی برخی با عبارات تندی با او برخورد کرده‌اند.

در کتاب غنا و موسیقی آمده است: «نظریه معروف فیض کاشانی (رحمة الله علیه) در باب غنا - که آن را در کتاب‌های وافى، المحجّة البيضاء، مفاتیح و مقدمات تفسیر صافی آورده است - و نیز نظریه محقق سبزواری در کتاب کفایه الاحکام و نیز در رساله‌ای مستقل مبنی بر استحباب غنا در قرائت قرآن - که تا آن زمان در شیعه سابقه نداشته - بازتاب‌ها و واکنش‌های بسیاری در پی داشته و بسیاری از رساله‌های غنا در ردّ نظریه این دو بزرگوار نوشته شده‌اند؛ مانند رساله‌های شیخ علی عاملی نواده صاحب معالم، ملا اسماعیل خواجه‌ئی، میرلوحی، و شیخ حرّ عاملی. به طوری که وحید بهبهانی رحمته الله علیه در حاشیه‌اش بر مسالک الأفهام فرموده است:

"و صاحب الکفایة استثنی الغناء فی القرآن، و سمعت أن الفضلاء کتبوا رسائل کثیرة أزید من عشرين رسالة ردّاً علیه کلّهم تلامذة وحید عصره و فریددهره الآقا حسین الخوانساری رحمه الله، کلّهم کانوا من أوحدی الزّمان". (مختاری و صادقی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۴۵)

بررسی عالمانه کلام فیض اقتضاء می‌کند که قبل از هر چیز، متن کلام او ذکر گردد: «و الذى يظهر من مجموع الأخبار الواردة فيه، اختصاص حرمة الغناء و ما يتعلّق به من الأجر و التّعليم و الاستماع و البيع و الشّراء کلّها بما كان على النّحو المعهود المتعارف فى زمن بنى أمیة و بنى العباس من دخول الرّجال علیهن و تکلمهنّ بالأباطیل و لعبهنّ بالملاهی من العیدان و القضیب و غیرها دون ما سوى ذلك. كما يشعر به قوله ع لیست بالتّی یدخل علیها الرّجال.

قال فى الاستبصار بعد نقل ما أوردناه فى أوّل الباب، الوجه فى هذه الأخبار الرّخصة فیمن لا یتکلم بالأباطیل و لا یلعب بالملاهی و العیدان و أشباهها و لا بالقضیب و غیره؛ بل یكون ممّن یزفّ العروس و یتکلم عندها بإنشاد الشّعور و القول البعید عن الفحش و الأباطیل.

و أما ما عدا هؤلاء ممن يتغنين بسائر أنواع الملهى فلا يجوز على حال؛ سواء كان فى العرائس أو غيرها. و يستفاد من كلامه أنّ تحريم الغناء إنّما هو لاشتماله على أفعال محرمة؛ فإن لم يتضمّن شيئاً من ذلك، جاز. و حينئذ فلا وجه لتخصيص الجواز بزفّ العرائس و لا سيّما و قد ورد الرخصة به فى غيره. إلا أن يقال إنّ بعض الأفعال لا يليق بذوى المرات و إن كان مباحاً فالميزان فيه حديث "من أصغى إلى ناطق فقد عبده" و قول أبى جعفر "إذا ميّز الله بين الحق و الباطل، فأين يكون الغناء".

و على هذا فلا بأس بسماع التغنى بالأشعار المتضمنة ذكر الجنة و النار و التشويق إلى دار القرار و وصف نعم الله الملك الجبار و ذكر العبادات و التّغيب فى الخيرات و الزهد فى الفانيات و نحو ذلك كما أشير إليه فى حديث الفقيه بقوله ع "فذكرت الجنة" و ذلك لأنّ هذه كلّها ذكر الله تعالى و ربما تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم ثمّ تلين جلودهم و قلوبهم إلى ذكر الله.

و بالجملة لا يخفى على ذوى الحجب بعد سماع هذه الأخبار، تمييز حقّ الغناء من باطله و أن أكثر ما يتغنى به المتصوّفة فى محافلهم من قبيل الباطل. (فيض، ۱۴۰۶ق، ج ۱۷، صص ۲۲۲-۲۲۰)

کلام مرحوم فیض در چند بند، بدین شرح است:

۱- منظور از روایاتی که درباره غنا وارد شده، خواه مربوط به حرمت غنا و خواه مربوط به اجرت غناخوانی و یا آموزش غنا و گوش دادن به غنا و یا روایات مربوط به خرید و فروش غناخوان، آن غناخوانی است که در زمان بنی امیه و بنی عباس رواج داشته است.

۲- مجالس غنای زمان امویان و عباسیان، دارای ویژگی‌های ذیل بوده است: الف) مردان در مجالسی که زنان غنا می خواندند، حضور داشته‌اند. ب) غناخوانان، سخنان باطل و گناه‌آلود به زبان می رانده‌اند. ج) همراه با خوانندگی، انواع آلات لهو و موسیقی مانند عود و نی نیز برای نوازندگی استفاده می شده است.

۳- روایتی که در باب استثناء غنا در عروسی و مجاز بودن آن وارد شده، شامل بر این فقره است که «لیست بالّتی یدخل علیها الرّجال»؛ که تلویحاً به امور یادشده اشاره دارد.

۴- در کتاب استبصار، ذیل روایاتی که در مورد جواز غنا در عروسی وارد شده، چنین می‌گوید: «جواز در موردی است که غناخوان، سخنان باطل نگوید و نیز از نوازندگی با هر ابزاری از ابزار موسیقی مانند عود و نی و مانند آن دوری نماید و به خواندن شعر به دور از فحش و باطل بسنده کند. ولی اگر غنا همراه با نوازندگی باشد، جایز نیست و تفاوتی میان عروسی و غیرعروسی نیست.

۵- از سخن یادشده در استبصار چنین برمی‌آید که حرام بودن غنا به خاطر کارهای حرامی است که در کنار آن انجام می‌گیرد؛ وگرنه غنا با صرف نظر از جوانبش، حرام نیست. پس می‌توان نتیجه گرفت خود غنا در همه جا - عروسی و غیر آن - جایز است و اختصاص جواز به عروسی، وجهی ندارد.

۶- البته نباید فراموش کرد که در هر حال، بعضی از افعال گرچه مباح باشند، به دور از شأن جوانمردان است.

۷- ملاک سنجش در غنا را باید این دو حدیث قرار داد: الف) هر کس که به سخن گوینده‌ای گوش کند، او را بندگی کرده است. ب) هنگامی که خداوند، حق و باطل را از همدیگر جدا کرد، جایگاه غنا در دسته باطل بود.

۸- از مطالب گذشته به دست آمد که غناخوانی با اشعاری که مفاد آن‌ها دربرگیرنده یاد بهشت و ایجاد شوق به آن، و یا یادآوری جهنم و ایجاد تنفر و دوری از آن است، و یا به یادآورنده نعمت‌های خداوند و عبادت‌ها و تشویق به کارهای خیر و بی‌رغبتی به دنیا باشد، بلامانع است.

حدیث «وَسَأَلَ رَجُلٌ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع - عَنْ شِرَاءِ جَارِيَةٍ لَهَا صَوْتُ فَقَالَ مَا عَلَيْكَ لَوْ اشْتَرَيْتَهَا فَذَكَرْتُكَ الْجَنَّةَ» (مردی از امام چهارم درباره خریدن کنیز خوش صدا پرسید. امام در جواب فرمود مانعی ندارد؛ زیرا می‌تواند با صدای خویش تو را به یاد بهشت بیندازد)

نیز نتیجه فوق را تأیید می‌کند.

۹- خلاصه این‌که بر صاحبان خرد پوشیده نیست که روایات غنا در مقام جداسازی غنای حق از غنای باطل هستند.

۱۰- بسیاری از غناهایی که صوفیان در مجالس خویش می‌خوانند، از دسته غنای باطل است.

شیخ انصاری درباره کلام فیض می‌گوید: دوگونه برداشت می‌توان از این کلام داشت: (یک) این‌که فیض، غنا را حرام می‌داند و اختلاف او با دیگران، در تعریف معنای غنا است. بدین صورت که برخی غنا را به هر صدای زیبا تعریف کرده و آن را حرام دانسته‌اند و برخی این را نپذیرفته و نوعی از صدا که لهوی باشد را معنی غنا عنوان کرده‌اند. هدف فیض، ردّ تعریف اول است و می‌خواهد بگوید هر صوت و صدای زیبایی غنا نیست؛ زیرا صدای زیبا می‌تواند یادآور بهشت باشد. در نتیجه صدای زیبا به‌طور مطلق حرام نیست. پس فیض در حکم حرمت با دیگران اختلاف ندارد و غنا به معنای صدای لهوی را هم حرام می‌داند. بهتر آن است که بگوییم منظور فیض، همین برداشت است.

دوم) فیض غنا را حرام نمی‌داند؛ بلکه مقارنات و امور جنبی غنا را حرام می‌داند. بعضی از فرازهای کلام او مانند استشهاد به روایت «لیست بالّتی یدخل علیه الرّجال»، بر این برداشت دلالت دارد. (ر.ک: انصاری، ۱۴۳۰ق، ج ۱، صص ۳۱۴-۲۹۹)

همان‌گونه که مرحوم شیخ انصاری و بعض دیگر از بزرگان گفته‌اند، کلام فیض واضح نیست. از بند سوّم تا هفتم کلام او که قبلاً ذکر شد، برمی‌آید که مقارنات را حرام می‌داند و نه خود غنا را. بند هشتم تا دهم کلام او دلالت دارد بر این‌که غنا بر دو قسم حق و باطل تقسیم می‌گردد؛ زیرا اگر او غنا را به‌طور مطلق جایز بداند، تقسیم به حق و باطل، بی‌مورد خواهد بود.

احتمال سوّمی هم در نظر نگارنده وجود دارد که جای دیگری ندیده‌ام و شاید حلال مشکلات باشد و میان کلمات فیض، جمع کند. ابتدا توضیح یک مسئله فقهی لازم است و

آن عبارت است از حرام بودن نشستن بر سر سفره شراب. فقها فرموده‌اند حضور شخص در کنار سفره‌ای که شراب دارد، گرچه او نمی‌نوشد و دیگران می‌نوشند، حرام است.

مقدّس اردبیلی می‌گوید: یحرم الأكل على مائدة يشرب عليه شيء من المسكرات والفقاع... وادلة تحريمه كثيرة... تحريم الأكل على مائدة يشرب عليها شيء من المسكرات - أي ما يوضع فيه الطعام، مثل السفرة و غيرها - هو المشهور. و تدلّ على تحريم الجلوس عليها صحیحة هارون بن الجهم، قال: كنا مع أبي عبدالله عليه السلام بالحيرة حين قدم على أبي جعفر المنصور، فختن بعض القواد ابناً له و صنع طعاماً و دعا الناس و كان أبو عبدالله عليه السلام فيمن دعى، فبينما (فبيننا - خ ل) هو على المائدة يأكل و معه عدة على المائدة فاستسقى رجل منهم ماء، فأتى بقدر فيه شراب لهم، فلما ان صار القدر في يد الرجل قام أبو عبدالله عليه السلام عن المائدة، فسئل عن قيامه، فقال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ملعون من جلس على مائدة يشرب عليها الخمر». (۱۴۰۳ق، ج ۱۱، ص ۳۳۱) بحث «الجلوس على مائدة الخمر»، در جواهر الكلام (ج ۲۱، ص ۴۶۷) نیز آمده است.

در مسئله یادشده، دو مطلب روشن است؛ اول این که حضور در این سفره منهای شراب، یقیناً مباح است. دوم این که شراب مطلقاً حرام است؛ چه در کنار این سفره و چه منهای این سفره، و وجود سفره در حرمت شراب، هیچ نقشی ندارد؛ بلکه کالحجر فی جنب الانسان است. پس نمی‌توان گفت مجموع مائدة و شراب حرام است. اما حرمت حضور در مائدة، مشروط به شرطی است و آن عبارت است از وجود شراب. نتیجه آن که موضوع حرمت، حضور بر مائدة است؛ ولی شرطی دارد و آن، وجود خمر در سفره است. پس حرمت در این موضوع، مشروط است و بدون آن شرط، حرمت هم منتفی است.

در بحث غنا نیز محتمل است مقصود فیض چنین باشد؛ یعنی موضوع حرام، خود غناست. چنانچه در مسئله مذکور، موضوع حرمت، حضور بر مائدة بود. اما حرمت غنا مشروط به نوازندگی و دخول رجال بر نساء است. بنابراین احتمال دارد مرحوم فیض، حرمت را در صورت مقارنات و جوانب غنا، بر خود غنا حمل می‌کند؛ نه این که صرفاً

مقارنات حرام باشد و غنا حرام نباشد. البته او باید ملتزم شود در صورتی که مقارنات نباشد، غنا هم حرام نیست؛ چرا که شرط حرمت، حاصل نیست. و شاید جمع بین فزاهای کلام او همین اقتضا را دارد و در این صورت، تنافی میان فزاهای برطرف خواهد شد.

بنا بر این احتمال، غنای مباح در نظر فیض، غنای بدون شرط جوانب و مقارنات خواهد بود و غنای حرام نیز با وجود شرط جوانب و مقارنات. احتمال مذکور از لوازم فاسدی که بر احتمال دوم (حرمت صرف مقارنات) مترتب است، به دور می‌ماند. آن لوازم فاسد عبارتند از یکی این‌که واژه غنا در لسان ادله، بدون اقامه هیچ قرینه‌ای مجازاً در غیر معنای خود به کار رفته باشد؛ یعنی شارع گفته باشد غنا حرام است، ولی منظور او از غنا، جوانب و مقارنات غنا (مثل نواختن آلات موسیقی و دخول رجال بر نساء) باشد. انتساب این کلام به اصاغرہ طلاب، سزاوار نیست؛ چه رسد به فیض با جلالتش.

لازمه فاسد دوم، لغویت ادله غنا خواهد بود. چرا که اگر فقط مقارنات حرام باشد، حرمت این جوانب، خود دلیل مستقل دارد. مثلاً نواختن موسیقی که از مقارنات است، با دلیل مستقل ادله حرمت لهو، بیان شده؛ یا بر حرام بودن می‌گساری، آیه «إنما الخمر والمیسر والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون» (المائدة: ۹۰) وجود دارد. در این صورت چه نیازی به دلیل غنا برای بیان حرمت جوانب و مقارنات خواهد بود؟ آیت‌الله خوئی به اشکال فوق اشاره کرده و می‌گوید: «إذا كان تحريم الغناء إنما هو للعوارض المحرمة، كان الاهتمام بالمنع عنه في هذه الروايات لغواً محضاً، لورود النهی عن سائر المحرمات بأنفسها» (۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۰۸).

از بیان فوق، کلام همراهیان فیض مانند مرحوم سبزواری نیز روشن می‌گردد و نیازی به ذکر جداگانه نیست. لازم به ذکر است که ما در این‌جا - در راستای موضوع مقاله که تبیین چیستی غنا است - به دنبال توضیح کلام فیض و کشف مراد او بودیم و نقد و پاسخ به او، مقاله دیگری می‌طلبد.

نتیجه و جمع‌بندی

حکم غنا که عبارت از حرمت آن باشد، مورد اجماع محصل و منقول، بلکه محلّ اتفاق فقهاست و بلکه از ضروریات مذهب شیعه است و عبارات متعددی از بزرگان فقه شیعه در تصریح بر این مطلب وجود دارد. اما آنچه محلّ بحث و معرکه آراء است، تعریف موضوع (غنا) می‌باشد.

نظر اکثر و بلکه تمام فقها بر این است که شناخت موضوع غنا، بر عهده شارع و شأن فقیه نیست؛ غنا هم مانند اکثر قریب به اتفاق موضوعات ادله شرعی، موکول به فهم عرفی از آن موضوعات می‌باشد و نه از قبیل موضوعات شرعی (مانند صلاة و صوم) که مختصر شارع هستند و شرع باید تعریف خویش از این موضوعات تأسیسی را بیان نماید. بنابراین هرچه در کلمات فقها در باب تعریف غنا آورده شده، به‌عنوان تبیین فهم عرف و ایضاح آن است و جنبه تقلیدی ندارد.

اما تعریف مشهور فقها از غنا، واجد چند واژه مبهم (طرب، ترجیع) است که تلاش فقیهان برای توضیح و تبیین آن‌ها به نتیجه روشنی نینجامیده و بلکه بر ابهامات افزوده است. ولی نگارنده با فحص در کلمات عرب اصیل و ضرب‌المثل موجود در برخی حکایات و روایات مرتبط با غنا، تعریف «صدای ریتم‌دار شهوت‌برانگیز» را عرضه کرد و قرائنی بر تأیید آن نیز ارائه داد. این تعریف، مبتلا به ابهامات موجود در تعریف مشهور هم نیست.

در انتهای مقاله نیز کلام مرحوم فیض که به‌عنوان استثنائی در مقابل جمیع فقهای شیعه در مسئله غنا، شناخته می‌شود، ذکر و تحلیل گردید و علاوه بر دو احتمالی که شیخ انصاری در مورد معنای عبارت ایشان داده (احتمالی که موضوع غنای حرام را مقید می‌سازد و احتمالی که حرمت را از غنا برمی‌دارد)، نگارنده احتمال سوّمی را مطرح کرد که با جمیع فقرات عبارت مرحوم فیض سازگار می‌باشد.

منابع

- آبی، حسن بن ابیطالب. ۱۴۰۸ق، کشف الرموز فی شرح المختصر النافع، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- ابن ادريس، محمد بن احمد. ۱۴۱۰ق، السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی، چاپ دوّم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- ابن برّاج، عبدالعزيز بن نحریر. ۱۴۰۶ق، المهذب، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. ۱۴۱۴ق، لسان العرب، بیروت، دار صادر.
- ابوالصّلاح حلبی، تقی بن نجم. ۱۳۸۷، الکافی فی الفقه، تحقیق رضا استادی، قم، بوستان کتاب.
- اصفهانى، محمدحسین. ۱۴۰۹ق، بحوث فی الاصول، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- امام خمینی، سیّد روح الله. ۱۳۸۱، مکاسب المحرّمه، چاپ دوّم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار.
- انصاری، مرتضی. ۱۴۳۰ق، مکاسب، چاپ یازدهم، قم، مجمع الفکر الاسلامی.
- جوهری، اسماعیل بن حماد. ۱۳۶۸، صحاح، بیروت، دار العلم للملایین.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن. ۱۴۲۴ق، تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، قم، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث.
- حلّی، جعفر بن حسن. ۱۴۰۸ق، شرایع الاسلام فی معرفه الحلال و الحرام، چاپ دوّم، قم، اسماعیلیان.
- _____، ۱۴۱۰ق، المختصر النافع، چاپ دوّم، قم، بعثت.
- حلّی، حسن بن یوسف. ۱۴۰۱ق، اجوبه المسائل المهنائیه، قم، مطبعة الخيام.
- _____، ۱۴۱۰ق، ارشاد الازدهان الی احکام الايمان، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.

- _____ ، ۱۳۷۷، تبصرة المتعلمين، چاپ پنجم، تهران، انتشارات اسلاميه.
- _____ ، ۱۳۷۸، تحرير الاحكام الشرعيّة على مذهب الامامية، قم، مؤسسه امام صادق.
- _____ ، ۱۳۷۳، تذكرة الفقهاء، قم، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث.
- _____ ، ۱۴۱۳ق، قواعد الاحكام، قم، مؤسسه النشر الاسلامي.
- خليل بن احمد. ۱۴۰۹ق، العين، قم، نشر هجرت.
- خوئی، سيدابوالقاسم. ۱۴۱۷ق، مصباح الفقاهة فى المعاملات، چاپ چهارم، قم، انصاريان.
- _____ ، ۱۳۷۲، معجم رجال الحديث، قم، مركز نشر الثقافة الاسلامية.
- زمخشري، محمود. ۱۴۱۷ق، الفائق فى غريب الحديث، بيروت، دار الكتب العلمية.
- شهيد اول، محمد بن مكّي. ۱۳۷۳، غاية المراد فى شرح نكت الارشاد، قم، مركز الابحاث و الدراسات الاسلامية.
- شهيد ثانی، زين الدين بن على. ۱۳۸۰، حاشيه شرايع الاسلام، قم، بوستان كتاب.
- _____ ، ۱۴۲۵ق، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، چاپ سوم، قم، مؤسسه المعارف الاسلامية.
- صدوق، محمد بن على بن بابويه. ۱۴۱۵ق، المقنع، قم، مؤسسه امام هادى.
- _____ ، ۱۳۶۶، من لا يحضره الفقيه، قم، جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية.
- طباطبائى يزدى، سيدكاظم، ۱۴۱۵ق، العروة الوثقى، بيروت، دار المورخ العربى.
- طبرسى، فضل بن حسن. ۱۴۱۰ق، المؤلف من المختلف بين ائمة السلف، مشهد، بنياد پژوهش های اسلامى آستان قدس رضوى.
- طوسى، محمد بن حسن. ۱۴۰۷ق، الخلاف، قم، مؤسسه النشر الاسلامي.
- _____ ، ۱۳۷۳، رجال الطوسى، قم، مؤسسه النشر الاسلامي.
- _____ ، ۱۳۷۸ق، المبسوط فى فقه الامامية، تهران، المكتبة المرتضويه لإحياء الآثار الجعفرية.

- _____، ۱۴۱۲ق، التّهایه، قم، مؤسّسة النّشر الاسلامی.
- عاملی، محمّدجواد بن محمد. ۱۴۱۹ق، مفتاح الكرامه، قم، مؤسّسة النّشر الاسلامی.
- فاضل مقداد. ۱۴۰۴ق، التّقیح الرّائع لمختصر الشّرایع، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی.
- فیض کاشانی، محمّد. ۱۴۰۶ق، الوافی، اصفهان، مکتبة الامام امیرالمؤمنین علی علیه السّلام.
- محقّق اردبیلی، احمد بن محمّد. ۱۴۰۳ق، مجمع الفائده و البرهان، قم، مؤسّسة النّشر الاسلامی.
- مختاری، رضا و صادقی، محسن. ۱۳۸۷، غنا، موسیقی، قم، بوستان کتاب.
- مفید، محمّد بن محمّد بن نعمان. ۱۴۱۰ق، المقنعه، چاپ دوّم، قم، مؤسّسة النّشر الاسلامی.
- نجفی، محمّد حسن. ۱۳۸۵، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- زراقی، احمد بن محمّد مهدی. ۱۳۷۵، عوائد الاّیام فی بیان قواعد الاحکام، قم، بوستان کتاب.
- _____، ۱۴۲۹ق، مستند الشّیعه فی احکام الشّریعه، قم، مؤسّسة آل البيت لإحياء التّراث.
- وحید بهبهانی، محمّد باقر. ۱۴۱۷ق، حاشیة مجمع الفائده و البرهان، قم، مؤسّسة العلامة المجدد الوحید البهبهانی.
- همدانی، رضا. ۱۳۷۶، مصباح الفقیه، قم، المؤسّسة الجعفریة لإحياء التّراث.
- هنفلینگ، اسوالد. ۱۳۸۴، چیستی هنر، ترجمه علی رامین، چاپ سوّم، تهران، هرمس.